

گزارشی کوتاه از برخی آراء اصولی شهید ثانی

رضا گیلانی^۱

مقدمه

شهید ثانی یکی از فقیهان برجسته شیعی است که تدریس کتاب فقهی او (الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة) در حوزه‌های امامیه باعث شده تا شهرت بیشتری از دیگر عالمان پیدا کند. ایشان صاحب تالیفات متعدد بوده و یکی از مهم‌ترین آن‌ها «تمهید القواعد» است. توجه به برخی نکات اصولی مطرح شده در این کتاب می‌تواند سبب ارتقاء آموزش طلاب در تحصیل شرح لمعه باشد. در این نوشته قاعده‌های اصولی مهم و کاربردی که مخصوصاً در کتاب «تمهید القواعد» آمده است جمع‌آوری شده است. نتیجه این گردآوری بصیرت بیشتر طلاب در فهم آراء فقهی شهید ثانی خواهد بود.

برخی از آراء اصولی در طول زمان تغییر کرده‌اند و قهراً فتوای مبتنی بر آن‌ها نیز تغییر کرده است. کتاب «الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة» از شهید ثانی اولین کتابی است که در سیر تحصیل فقه استدلالی خوانده می‌شود و لازم است تا طلبه، با آراء اصولی مولف نیز آشنا باشد. شهید ثانی کتاب مستقلی در اصول تدوین نکرده و تنها در کتاب «تمهید القواعد» می‌توان به برخی از آراء اصولی ایشان پی‌برد. البته این کتاب مورد توجه مدرسین شرح لمعه بوده است ولی تنها، کتابی با نام «دیدگاه‌های اجتهادی و فقهی شهید ثانی در قواعد و اصول فقهی» یافت شده که آراء اصولی شهید را در کنار هم جمع‌آوری کرده باشد.

از اینرو لازم آمد تا بار دیگر گردآوری آراء اصولی شهید ثانی صورت بگیرد. البته تنها به کتاب «تمهید القواعد» اکتفاء نشده بلکه سعی شده تا آراء اصولی شهید در دیگر کتب ایشان نیز جمع‌آوری شود.

۱. طلبه پایه ششم مدرسه شهیدین علیه السلام، تاریخ نگارش: بهار ۱۴۰۰.



بنابراین بعد از بیان مختصری از زندگانی شهید ثانی و توضیحی کوتاه در مورد کتاب «تمهید القواعد»، با توجه به فهرست مشهور اصول، نکات اصولی مطرح شده است.

۱. مختصری از زندگانی شهید ثانی

زین الدین بن نورالدین عاملی در روز سه شنبه ۱۳ شوال ۹۱۱ در روستای جُبَع از نواحی صیدا (صیدون) در جنوب لبنان به دنیا آمد. ایشان در نه سالگی قرائت قرآن را تمام کرد و آموختن علوم ادبی و فقه را در نزد پدر خود آغاز کرد. سپس در سال ۹۲۵ به میس رفته و به مدت ۸ سال از محضر شوهر خاله خود یعنی شیخ علی میسی استفاده کرد. شهید بعداً با دختر شیخ علی میسی یعنی دختر خاله خود ازدواج کرد. بعد از میس، شهید به کرک نوح رفته تا تحصیلات خود را نزد سید حسن بن جعفر کرکی ادامه دهد. بعد از بازگشت دوباره شهید به جبع و مدتی توقف در آن، دوباره عزم سفر کرده و برای آموختن علم به شهرهایی مانند دمشق، قاهره، مکه و مدینه، عراق و بیت المقدس سفر کرد. او در این سفرها معمولاً نزد اساتید عامی مذهب رفته و از برخی از آن‌ها اجازه نیز گرفته است. شهید در این سفرها ظاهراً خود را شافعی معرفی می‌کرده است. در سال ۹۵۱ سفری را به سمت قسطنطنیه (استانبول) برای گرفتن اجازه تدریس در یکی از مدارس شام آغاز می‌کند. شهید با تالیف رساله‌ای در ۱۰ علم و تقدیم آن به قاضی عسگر آنجا جواز تدریس در مدرسه نوریه بعلبک را می‌گیرد. تدریس ایشان در این مدرسه حدود دو سال بوده و سپس در ۹۵۴ به وطن خود باز می‌گردد. به علت تهدیدهایی که متوجه شهید بوده ایشان مجبور به سفر به سمت مکه می‌شود. در ۸ ربیع الاول سال ۹۶۵ اندکی پیش از عزل حسن بیگ افندی از قضاوت مکه، ایشان توسط ماموران وی در مسجد الحرام شناسایی شده و پس از اقامه نماز عصر ایشان را دستگیر کرده و به مدت یک ماه و چهار روز در مکانی در اطراف مکه زندانی می‌شود. ۱۳ ربیع الثانی ۹۶۵ شهید همراه با گروهی که از طریق دریا به استانبول قصد سفر داشتند (که از جمله آن‌ها قطب الدین نهروانی بوده) به استانبول فرستاده شده است. در تمام سفر شهید در زنجیر بوده و حسین بیگ، کدخدای جده مسئول تحویل ایشان به رستم پاشا بوده است. ۸ شعبان ۹۶۵ شهید در شهر استانبول به دستور رستم پاشا پس از آنکه کف پای ایشان را شکافتند، گردن زده شد.



۲. در مورد کتاب «تمهید القواعد»

کتاب «تمهید القواعد الاصولیة و العربیة لتفریع قواعد الاحکام الشریعة» بر پایه فقه امامیه تألیف شده و ظاهراً نخستین اثری است که بدین سبک در زمینه فقه شیعه تدوین شده است. البته مؤلف علاوه بر استناد به آیات و روایات بسیار و ارائه شواهدی از آن‌ها، در موارد متعددی آراء فقها و ادیبان اهل سنت را آورده است و از این رو می‌توان این کتاب را اثری تطبیقی درباره اصول فقه دانست. این اثر در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول، حاوی هفت مقصد و بخش دوم دارای چهار مقصد است و هر یک از دو بخش، شامل صد قاعده می‌باشد. عناوین مقاصد هفت‌گانه بخش اول، از این قرار است: فی الحکم، فی الکتاب و السنة، فی الإجماع، فی القیاس، فی ادلة مختلف فیها، فی التعادل و التراجیح، فی الاجتهاد و التقليد. عناوین مقاصد چهارگانه بخش دوم، چنین است: فی الاسماء، فی الافعال، فی الحروف، فی التوابع و باقی التراکیب و ما يتعلق بها من المعانی. کتاب در روز جمعه اول محرم ۹۵۸ به انجام رسیده است.

شهید ثانی علاوه بر بیان اصول و قواعد، فروع فقهی راجع به هر قاعده را با رعایت اختصار و ایجاز بیان می‌نماید. شهید با ملاحظه دو کتاب «التمهید فی الفروع علی الاصول» در قواعد اصول فقه و «الکوکب الدرری» در قواعد عربی از اسنوی شافعی (م ۷۷۲) در صدد تألیف کتابی بر آمده که هر دو نوع قواعد را در برداشته باشد از این رو به تألیف تمهید القواعد دست زده است. بنابراین تمهید القواعد تلخیص و تنظیم کتاب «القواعد و الفوائد» شهید اول نیست اگر چه شباهت‌هایی به آن دارد. در اصطلاح به سبک نوشته این کتاب تخریج الفروع علی الاصول گفته می‌شود. بیشتر فروعاتی که شهید برای قواعد مطرح شده در این کتاب (اعم از اصولی و عربی) بیان می‌کند مربوط به طلاق، ظهار، یمین و نذر است. یعنی فروعاتی فقهی که اکثراً فرضی هستند و مثلاً از آنجا که در عامه خیلی از این موارد در کتب عامه با طلاق مطرح می‌شده و در شیعه چنین مثالهایی اعتبار ندارد شهید آن‌ها را با ظهار مطرح کرده است؛ چراکه بر خلاف طلاق، اشتراط و تغییر در صیغه ظهار ضرری به وقوع آن در نزد شیعه نمی‌زند. مطالب مطرح شده در بخش قواعد عربی، نیز شبیه همان مواردی است که در دیگر کتب نحوی آمده و مثلاً قسمت حروف آن شباهت زیادی به کتاب مغنی اللیب دارد.

در آخر کتاب، فهرست فنی مفصلی با شیوه‌ای ابتکاری، برای سهولت مراجعه به کتاب ذکر



شده که توسط خود مؤلف، تدوین گردیده‌است. این فهرست که به ترتیب ابواب منابع فقهی تنظیم شده، در شب سه شنبه هشتم رجب ۹۶۰ پایان یافته است.

۳. آراء شهید ثانی در مقدمات علم اصول

۳.۱. تعریف حقیقت و مجاز و ۳ معنای حقیقی

تعریفی که شهید برای معنای حقیقی و مجازی بیان می‌کند همان تعریف مشهور است: الحقیقة هو اللفظ المستعمل فیما وضع له و المجاز هو اللفظ المستعمل فی غیر ما وضع له لمناسبة بينهما و تسمى العلاقة. در ادامه شهید برای معنای حقیقی سه نوع معنای لغوی، معنای عرفی و معنای شرعی را ذکر می‌کند. توجه به معنای عرفی در کنار معنای لغوی و اینکه این دو همیشه یکی نیستند جالب توجه است. در دوران حمل لفظی بر این سه معنا، کلمه ابتدا بر معنای شرعی، سپس بر معنای عرفی و در نهایت بر معنای لغوی حمل می‌شود.

شهید در ابتدای الباب الثانی فی الحقیقة و المجاز و قاعده ۲۲ به این مطلب پرداخته است.

۳.۲. استعمال مشترک در اکثر از معنا

اگر جمع بین دو مدلول لفظ مشترک امتناع داشته باشد قطعاً استعمال آن لفظ در آن دو مدلول جایز نیست. اما اگر جمع میان دو مدلول ممتنع نباشد در جواز چنین استعمالی چندین قول وجود دارد. شهید همان اقوال مشهور در استعمال مشترک در اکثر از معنا را ذکر می‌کند: جواز مطلقاً، عدم جواز مطلقاً، تفصیل میان مفرد (عدم جواز) و مثنی و جمع (جواز)، تفصیل میان اثبات (عدم جواز) و نفی (جواز). عده‌ای هم در این مسئله توقف کرده‌اند. شهید دو آیه را به عنوان ادله قائلین به جواز مطرح می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» و «أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»؛ در آیه اول صلوات خداوند با صلوات ملائکه تفاوت می‌کند ولی این دو فعل با یک لفظ بیان شده است. همچنین سجده اهل آسمان‌ها و سجده اهل زمین با هم تفاوت می‌کند ولی باز این دو فعل نیز تنها با یک لفظ بیان شده است. باید توجه داشت که ثمره این مسأله در جایی است که قرینه‌ای بر اراده یکی از معانی وجود نداشته و اراده هر دو معنا محتمل باشد. پس در صورت بودن قرینه بر یک معنا، لفظ بر همان معنا حمل می‌شود. شهید ضمن توجه به این نکته مثلاً در تعیین وقت نماز عشاء با اینکه شفق هم بر سرخی و هم بر زردی



اطلاق می‌شود ولی این لفظ را در روایت «انه ﷺ صلى العشاء حين غاب الشفق» به معنای سرخی دانسته است زیرا روایات دیگری نیز بر این معنا دلالت می‌کنند. شهید در قاعده قاعده ۲۱ این مطلب را توضیح داده است.

۳.۳. غلبه استعمال سبب انصراف می‌شود

به نظر شهید غلبه استعمال لفظی عام در بعضی از مصادیقش سبب انصراف و ظهور لفظ در آن محدوده معنایی می‌شود. برای مثال، شواء گرچه وضعا بر لحم مشوی و بیض دلالت می‌کند ولی در هنگام استعمال تنها بر لحم مشوی انصراف دارد. شهید در ضمن قاعده ۲۲ (و ان تعدد انصراف الی الاغلب فی الاستعمال) و در ضمن قاعده ۷۶ (أن يكون قد غلب استعمال الاسم العام في بعض أفراد، حتى صار حقيقة عرفية، فهذا يخص به العموم بغير خلاف) به این مطلب اشاره کرده است.

۳.۴. مشتق

اطلاق مشتق بر زمان حال اطلاق حقیقی و بر زمان آینده اطلاق مجازی است. تنها در اطلاق مشتق برای متلبس در زمان گذشته اختلاف وجود دارد. شهید نیز اقوال مختلفی را مطرح کرده و در پایان چنین استعمالی را حقیقی می‌داند. از مثال‌هایی که ایشان ذکر کرده همان مثال معروف کراهت حدث تحت الشجرة المثمرة است. ایشان کراهت را مختص زمان ثمر داشتن ندانسته و نسبت به بعد از آن نیز ثابت می‌داند. شهید در قاعده ۱۹ و قاعده ۱۱۵ این مطلب را توضیح داده است.

۴. آراء شهید ثانی در مباحث الفاظ

۴.۱. هل الامر بالشيء يقتضى الوجوب؟

به نظر شهید ثانی صیغه امر (و اسم فعل و مضارع مقرون به لام) مادامیکه قرینه‌ای بر خلاف نباشد دلالت بر وجوب دارد. ایشان در این مسئله حدود ۱۴ قول مطرح می‌کند و به این نظر با انتساب آن به اکثر محققین قائل می‌شود. ایشان همچنین امر بعد از حظر را دال بر وجوب دانسته چراکه این صیغه بر وجوب دلالت دارد و حرمت قبلی مانعی از تعلق وجوب به فعل نیست. در مقابل قول به اباحه یا استحباب را با قیل بیان کرده است.

شهید در قاعده ۳۱ و ۳۲ این مطلب را توضیح داده است.



۲.۴. عدم دلالت امر بر فور و تراخی و مره و تکرار

شهید همانند مشهور معتقد است امر به خودی خود نه بر فور دلالت می‌کند و نه بر مره و تکرار. بلکه امر تنها دلالت بر طلب ایجاد فعل (مجرد ایقاع الماهیه) دارد. این ایجاد قطعاً باید یکبار محقق شود ولی بر اینکه تنها مقید به این یکبار باشد بطوریکه بیش از یکبار را نفی کند دلالتی ندارد و نسبت به بیش از یکبار ساکت است. ایشان تعلیق خبر بر شرط را نیز مقتضی تکرار نمی‌داند بطوریکه هر بار با ایجاد شرط نیاز به ایجاد جزاء باشد. دلالت امر بر فور و تراخی نیز اینگونه است و امر به خودی خود دلالتی بر یکی از آن دو ندارد. البته شهید بیان میکند که در نظر قائل به تکرار، امر بر فور نیز دلالت دارد.

شهید در ضمن قواعد ۳۷ تا ۳۹ این مطالب را توضیح داده است.

۳.۴. تعریف واجب تعیینی و تخییری

در واجب معین، وجوب به یک چیز معین تعلق گرفته مانند نماز و حج ولی در واجب مخیر وجوب به یکی از امور معین تعلق گرفته است مانند کفاره یمین. تحلیل شهید از واجب تخییری شبیه تصویر جامع از افراد واجب است که در کلمات متأخرین آمده است (و تنقیحه: أن التعدد يرجع إلى محالّه، لأن أحد الأشياء قدر مشترك بين الخصال، لصدقه على كل واحد، وهو واحد لا تعدّد فيه، كما أنّ المتواطئ موضوع لمعنى واحد صادق على أفراد كالإنسان، وليس موضوعاً لمعانٍ متعددة، و إذا كان واحداً استحال فيه التخییر، و إنّها التخییر في الخصوصیات، كالاعتاق و الكسوة و الإطعام. و الذي هو متعلق الوجوب لا تخییر فيه، كما أنّ الذي هو متعلق التخییر لا وجوب فيه). شهید قول منتسب به اشاعره و معتزله را که می‌گویند «افراد این واجب نزد مکلفین مبهم است ولی نزد خداوند معین است و خداوند انجام آن فرد معین را به مکلف الهام می‌کند» نمی‌پذیرد.

شهید در قاعده ۹ این مسئله را بیان کرده است.

۴.۴. تعریف واجب مطلق و مشروط

واجب مطلق واجبی است که شارع آن را بدون معلق کردن بر چیزی واجب کرده است مانند نماز ولی واجب مشروط واجبی است که وجوب آن مشروط و معلق بر حصول امری است مانند حج که وجوب آن معلق بر حصول استطاعت است. ابتدائاً به نظر می‌رسد شهید شرایط عامه



تکلیف (مانند عقل و بلوغ) و همچنین حصول وقت در مثل نماز را در واجبات مطلق در نظر نگرفته است. در این صورت هر واجبی نسبت به برخی امور مطلق و نسبت به برخی دیگر مشروط خواهد بود. اما مثال‌هایی که شهید در ادامه بحث مطرح کرده نشان می‌دهد ایشان به این امر توجه داشته است. به نظر ایشان تحصیل شرط در واجبات مشروط واجب نیست و این عدم وجوب را اجماعی می‌داند. سپس ایشان از وجوب اموری که انجام واجبات مطلق بر آن‌ها متوقف است (یعنی همان مقدمات واجب) سخن می‌گوید و بیان می‌کند که نظر صحیح در این مسئله وجوب آن‌ها است. از جواب ایشان می‌توان فهمید مرادشان از وجوب، صرف عمل الزامی به این امور است و این مسئله را بر خلاف متاخرین در وجوب شرعی تصویر نکرده است. ایشان در ادامه مثال معروف نصب نردبان برای رفتن به پشت بام را مطرح می‌کند. شهید در قاعده ۱۱ این مسئله را توضیح داده است.

۴. ۵. الامر بالشیء یقتضی النهی عن ضده

امر به شیء آیا مقتضی نهی از ضد عام و ضد خاص است؟ یا اینکه تنها مقتضی نهی از ضد عام است؟ و یا اینکه اصلا مقتضی نهی از ضد عام و ضد خاص نیست؟ شهید نظر دوم را می‌پذیرد. با این بیان که مثلا امر به قعود تنها نهی از عدم قعود را می‌رساند و بر نهی از خصوص قیام یا اضطلاع دلالت نمی‌کند. شهید در ادامه این سوال را مطرح می‌کند که آیا این قاعده مخصوص اوامر و جویی است یا اینکه امر استحبابی هم مقتضی کراهت ضدش می‌باشد؟ ظاهرا ایشان به سمتی متمایل نشده و تنها به بودن دو قول در آن اشاره می‌کند. ایشان در این قاعده مثال معروف صحت نماز و ازاله نجاست از مسجد را مطرح می‌کند؛ در صورت قائل شدن به آن اقتضاء، نماز باطل بوده و الا نماز صحیح خواهد بود. (و منها لو وجد فی المسجد نجاسة ملوثة أو مطلقا، حیث توجب إزالتها، سواء كان الواجد هو واضعها أم لا، فهل تصح صلاته مع سعة الوقت قبل إزالتها أم لا؟ بینی علی الأقوال أيضا، لأنه مأمور بإزالتها حين الوجدان أمرا مضيقا، فإن جعلناه مستلزما للنهي عن الضد مطلقا بطلت، وإلا صحت)

شهید در قاعده ۴۰ این مسئله را بیان کرده است.



۶.۴. النهی عن العبادة یفسدها

به نظر شهید نهی در عبادت مطلقاً موجب فساد و بطلان آن است. نهی در معاملات نیز اینگونه است مگر اینکه نهی به امری خارج از معامله تعلق گرفته باشد. مانند نهی از بیع در وقت نماز جمعه؛ در این مثال نهی به خود معامله بیع نخورده و غرض تنها ممانعت از فوت نماز جمعه بوده است. بنابراین بیع وقت النداء باطل نخواهد بود. به نظر شهید این دلالت از جهت شرع است نه از جهت لغت چنانکه برخی به آن قائل شده‌اند. از فروعات این بحث می‌توان به وضو با آب غصبی، نماز در مکان غصبی، حج مستحبی بدون اذن شوهر یا مولا، بیع ربوی و بیع غرری اشاره کرد.

شهید در کتاب الصوم (ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۸): و حیث یكون الارتماس فی غسل مشروع یقع فاسداً مع التعمد للنهی و لو نسی صحّ، در کتاب المتاجر (ج ۲، ص ۲۲۵): و لو باع مع النهی انعقد و ان قبل بتحريمه، در کتاب الطلاق (ج ۳، ص ۳۶۵): و هی لا تدل علی بطلانه نظراً الی ان النهی فی غیر العبادة لا یفسد نیز از این قاعده استفاده می‌کند. شهید در قاعده ۴۲ این مطلب را توضیح داده است.

۷.۴. حجیت مفهوم شرط و مفهوم وصف

تعریف ایشان از این دو مفهوم همانند مشهور است: نفی الحکم عند انتفاء الصفة و الشرط. سپس در حجیت آن‌ها سه نظر را نقل می‌کند: حجیت هر دو مفهوم، عدم حجیت هر دو و حجیت مفهوم شرط به تنهایی. ظاهراً شهید به هیچ کدام از این سه نظر تمایلی نشان نمی‌دهد ولی این نکته را بیان می‌کند که شرط و وصف در مثل وقف، وصیت، نذر، یمین و وکالت در حتماً مفهوم دارند و حتی قائل به عدم مفهوم نیز مفهوم داشتن آن‌ها در این موارد را قبول کرده است. اصولیان متاخر نیز همه این موارد را از مصادیق عنوان مقام تحدید دانسته و با پذیرش مفهوم (اعم از شرط و وصف و...) در هر جایی که مقام تحدید باشد این نکته را قبول کرده و گسترش داده‌اند. سپس شهید بیان می‌کند که ولو قائل به حجیت مطلق مفهوم شرط و وصف بشویم (حتی در غیر موارد تحدید) زمانی که بتوان برای شرط و وصف فایده دیگری غیر از نفی حکم تصویر کرد (مانند اینکه ذکر آنها به جهت غلبه و انس ذهنی بوده است) دیگر آن دو



مفهوم نخواهند داشت. شهید مفهوم داشتن عدد، زمان و مکان و لقب را نیز نمی‌پذیرد و آن‌ها را نزد محققین مردود می‌داند.

شهید در کتاب النکاح (ج ۳، ص ۲۰۵) می‌گوید: و علی اعتبار الشرطین ظاهر الآیة و بمعناها روایة محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلام و دلالتها بمفهوم الشرط و هو حجة عند المحققین. همچنین در کتاب اللعان (ج ۳، ص ۴۳۹) می‌گوید: و وجهه اصالة عدم الاشتراط، و الحكم فی الآیة وقع مقیدا بالوصف و هو لا يدل علی نفيه عما عداه و جاز خروج الاغلب.

شهید در ضمن قاعده‌های ۲۵ تا ۲۹ به توضیح این مطالب پرداخته است.

۸.۴. ترک استفصال دلالت بر عموم می‌کند

شهید در قاعده ۵۷ می‌گوید: ترك الاستفصال في حكاية الحال مع قيام الاحتمال ينزل منزلة العموم في المقال، علی ما ذكره جماعة من المحققین. مثاله: أن غیلان أسلم علی عشرة نسوة، فقال له النبي صلی الله علیه و آله: «أمسك أربعا، و فارق سائرهن» و لم يسأله هل ورد العقد علیهن معا أو مرتبا، فدل علی أنه لا فرق، خلاف ما يقوله أبو حنیفة من أن العقد إذا ورد مرتبا تعینت الأربع الأوائل. و أصل هذا الكلام و القاعدة للشافعي و روي عنه كلام آخر يعارضه ظاهرا، و هو: أن حكايات الأحوال إذا تطرقت إليها الاحتمال، كساها ثوب الإجمال، و سقط بها الاستدلال. و للأصولیین في ذلك قولان كالعبارتين. و اختلف أصحابه عنه، فقيل: هما قولان له أيضا، و الأكثر علی الجمع بينهما، و أن له قولاً واحداً مفصلاً، فقال بعضهم: إن الاحتمال المرجوح لا يؤثر، و إنما يؤثر الراجح و المساوي. و حينئذ فالاحتمال إن كان في محل الحكم و ليس في دليله لا يقدر، كحديث غیلان، و هو مراده بالكلام الأول؛ و إن كان في دليله قدح، و هو المراد بالكلام الثاني. و اعترض في المحصول علی القاعدة: باحتمال أنه صلی الله علیه و آله أجاب بعد أن عرف الحال. و أجيب: بأن الأصل عدم العلم، و هو ظاهر. و فصل آخرون، فقسموا ترك الاستفصال إلى أقسام؛ الأول: أن يعلم اطلاع النبي صلی الله علیه و آله علی خصوص الواقعة، و لا ريب حينئذ أن حكمه لا يقتضي العموم في كل الأحوال. الثاني: أن يثبت بطريق «ما» استفهام كقيمتها، و هي تنقسم إلى حالات يختلف بسببها الحكم، فينزل إطلاقه الجواب عنها منزلة اللفظ الذي يعم تلك الأحوال كلها. الثالث: أن يسأل عن الواقعة باعتبار دخولها الوجود، لا باعتبار أنها وقعت، فهذا أيضا يقتضي الاسترسال علی جميع الأقسام التي ينقسم عليها، إذ لو كان الحكم خاصا ببعضها لاستفصل، كما فعل النبي صلی الله علیه و آله لما سئل عن بيع الرطب بالتمر:



«أ ينقص إذا جف؟ قالوا: نعم، قال: فلا، إذن». الرابع: أن تكون الواقعة المسئول عنها قد وقعت في الوجود، و السؤال عنها مطلق، فالالتفات إلى العقد الوجودي يمنع القضاء على الأحوال كلها، و الالتفات إلى إطلاق السؤال و إرسال الحكم من غير تفصيل يقتضي استواء الأحوال في غرض المجيب، فمن قال بالعموم لأجل ترك الاستفصال التفت إلى هذا الوجه، و هو أقرب إلى مقصود الإرشاد و إزالة الإشكال. و فرقا بين ترك الاستفصال و قضايا الأحوال، بأن الأول ما كان فيه لفظ و حكم من النبي ﷺ، بعد سؤال عن قضية يحتمل وقوعها على وجوه متعددة، فيرسل الحكم من غير استفصال عن كيفية القضية، كيف وقعت، فإن جوابه يكون شاملا لتلك الوجوه، إذ لو كان مختصا ببعضها و الحكم يختلف لبيته النبي ﷺ. و أما قضايا الأعيان التي حكاهما الصحابي ليس فيها سوى مجرد فعله ﷺ، أو فعل الذي يترتب الحكم عليه، و يحتمل ذلك الفعل وقوعه على وجوه متعددة، فلا عموم له في جميعها، فيكفي حمله على صورة منها.

ایشان همچنین در قاعده ۷۸ میگوید: إذا ورد دليل بلفظ عام مستقل بنفسه و لكن على سبب خاص، كقوله ﷺ: «الخراج بالضمان» حين سئل عن من اشترى عبدا فاستعمله، ثم وجد به عيبا فرده، هل يغرّم أجرته؟ و كقوله ﷺ: «خلق الله الماء طهورا لا ينجسه شيء» إلى آخره. فالعبرة بعموم اللفظ، لا بخصوص السبب، عند أكثر المحققين، لأنه لا منافاة بين ذكر السبب و العموم. و ذهب بعضهم إلى أنّ العبرة بخصوص السبب، لأنه لو لم يكن مخصّصا لم يكن لذكره فائدة. و أجيب: بأن معرفة السبب من الفوائد.

شهید در کتاب الدیات (ج ۴، ص ۵۴۳-۵۴۴) با توجه به این قاعده می گوید: و هل يفرق هنا بين العمد و الخطأ كغيره حتى الجنين؟ بحتمله؛ لاطلاق التفصيل في الجناية على آدمي و ان لم يكن حيا كالجنين. و عدمه بل يجب على الجاني مطلقا وقوفا فيما خالف الاصل على موضع اليقين، مويدا باطلاق الاخبار و الفتوى بان الدية على الجاني مع ترك الاستفصال في واقعة الحال (و هي واقعة بعض موالى المنصور) السابقة الدال على العموم.

۹.۴. حجیة العام فی الباقي

شهید در قاعده ۸۰، عام را بعد از تخصیص در باقی موارد حجت می داند. دلیل ایشان آن است که حجیت عام نسبت به بعضی موارد متوقف بر حجیت آن بر بعضی موارد دیگر (که تخصیص



خورده اند) نیست. در حالیکه معمولاً خیلی از عموماً نیز تخصیص می‌خورند و تخصیص نمی‌تواند عام را به کلی از حجیت بیندازد. البته در جاییکه مخصص مشخص نیست و فردی غیر معین از عام خارج شده قاعدتاً نمی‌توان دیگر به عام تمسک و استدلال کرد چراکه امکان دارد آن فرد همان فرد تخصیص خورده باشد.

۱۰.۴. تعریف مطلق

شهید در الباب الخامس فی الاطلاق و التقييد به تفاوت مطلق و عام اشاره می‌کند: و الفرق بينهما مع اشتراكهما في الحكم: أنّ العام هو الدال على الماهية باعتبار تعددها، و المطلق هو الدال عليها من حيث هي، لا بقيد وحدة و لا تعدد. و مرجعه إلى أنّ العام هو الماهية بشرط شيء، و المطلق الماهية لا بشرط شيء. تعریفی که شهید در اینجا از مطلق ارائه می‌دهد همان تعریفی است که بعداً توسط سلطان العلماء در حاشیه معالم ارائه شده و به نام او مشهور شده است با اینکه شهید قبلاً چنین تعریفی ارائه کرده است. البته ظاهراً شهید این تعریف را از اسنوی گرفته است.

۱۱.۴. حمل مطلق بر مقید

شهید معتقد است برای اینکه به هر دو دلیل مطلق و مقید عمل شود مطلق را باید بر مقید حمل کرد. این دلیل تعبیر دیگری از قاعده مشهور الجمع مهماً امکن اولی من الطرح است. البته شهید اشاره‌ای به جمع دیگری بین مطلق و مقید یعنی حمل مقید بر افضل افراد نکرده و اخذ به مطلق را الغاء دلیل مقید می‌داند. شهید در قاعده ۸۳ به صور مختلفی میان دو دلیل مطلق و مقید و نحوه جمع آن‌ها اشاره کرده است.

۵. آراء شهید ثانی در مبحث حجج و امارات

۱.۵. حجیت خبر واحد

شهید ثانی مانند اکثر علمای شیعه بعد از شیخ طوسی خبر واحد را فی الجملة حجیت می‌داند. البته ایشان تنها به روایت صحیح عمل کرده و در مواردی که خبر غیر صحیح مطابق اصول باشد نیز بدان عمل می‌کند.



۵.۲. شهرت

شهید نیز همانند مشهور شهرت عملی را جابر ضعف سند می‌داند اما صغریا در این مساله با مشهور مخالف است. به بیان دیگر ایشان تنها شهرت قدمایی یعنی شهرت قبل از شیخ طوسی را جابر دانسته و برای شهرت‌های بعد از شیخ ارزشی قائل نیست. چراکه قبل از شیخ، در میان اصحاب هم افرادی مانند سید مرتضی بودند که خبر واحد را قبول نداشتند و هم افرادی بودند که اخبار را با تسامح و بدون سخت‌گیری نقل می‌کردند. بنابراین اگر فتوایی در میان این دو گروه مشترک باشد جابر خواهد بود ولی چنین اشتراکی دیده نشده است. بعد از شیخ طوسی نیز اکثر فقها پیرو ایشان بودند و به همین جهت شهرتی که بعد از ایشان باشد در حقیقت همان فتوای شیخ است.

شهید در کتاب الرعایه می‌گوید: إنا نمنع من كون هذه الشهرة التي ادعوها مؤثرة في جبر الخبر الضعيف، فإن هذا إنما يتم لو كانت الشهرة متحققة قبل زمن الشيخ رحمه الله. والامر ليس كذلك، فإن من قبله من العلماء كانوا بين مانع من خبر الواحد مطلقا كالمترضى والأكثر على ما نقله جماعة؛ و بين جامع للأحاديث من غير التفات إلى تصحيح ما يصح، و ردّ ما يُردّ... فالعمل بمضمون الخبر الضعيف قبل زمن الشيخ على وجه يجبر ضعفه، ليس بمتحقق. ولما عمل الشيخ بمضمونه في كتبه الفقهية جاء من بعده من الفقهاء و اتبعه منهم عليها الأكثر تقليدا له إلا من شذ منهم. ولم يكن فيهم من يسبر الأحاديث و ينقب على الأدلة بنفسه سوى الشيخ المحقق ابن إدريس و قد كان لا يجيز العمل بخبر الواحد مطلقا. فجاء المتأخرون بعد ذلك و وجدوا الشيخ و من تبعه قد عملوا بمضمون ذلك الخبر الضعيف لأمر ما رأوه في ذلك، لعل الله تعالى يعذرهم فيه فحسبوا العمل به مشهورا و جعلوا هذه الشهرة جابرة لضعفه. ولو تأمل المنصف، و حرر المنقب لو جد مرجع ذلك كله إلى الشيخ و مثل هذه الشهرة لا تكفي في جبر الخبر الضعيف. و من هنا يظهر الفرق بينه و بين ثبوت فتوى المخالفين بإخبار أصحابهم. فإنهم كانوا منتشرين في أقطار الأرض من أول زمانهم و لم يزالوا في ازدياد. و من أطلع على أصل هذه القاعدة التي بينتها و تحققتها من غير تقليد الشيخ الفاضل المحقق سديد الدين محمود الحمصي و السيد رضي الدين ابن طاووس و جماعة. قال السيد رحمه الله في كتابه البهجة لثمرة المهجة: أخبرني جدي الصالح ورام بن أبي فراس قدس الله سره ان الحمصي حدثه انه لم يبق للامامية مفت على التحقيق بل كلهم حاك.

ایشان در کتاب المتاجر (ج ۲، ص ۲۴۸): و شهرتها لم تبلغ حد وجوب العمل بها و انما عمل بها



الشیخ علی قاعدته و اشتهرت اتباعه، و در کتاب العتق (ج ۳، ص ۴۸۷): انما ذکر المسألة الشیخ و تبعه الجماعة كما هو عادتهم فصار مشهوراً لا اجماعاً؛ نیز به چنین شهرتی اشاره کرده است.

۳.۵. اجماع

اجماع در نظر شهید همان اجماع دخولی است و ایشان صراحتاً وجه حجیت اجماع را از باب دخول معصوم در میان مجمعین می‌داند. اما در نظر ایشان احراز وجود معصوم در اجتماعاتی که در عصر غیبت شکل می‌گیرد مشکل است. در ادامه ایشان به اجتماعات منقول از اصحاب و پذیرفتن آنها از باب خبر واحد اشاره کرده و این چنین اجماعی را نیز نمی‌پذیرد. شهید در انتهای رساله «تحقیق الإجماع فی زمن الغیبة» اینچنین می‌گوید: و جملة الأمر أنّ تحقق الإجماع فی زمان الغیبة عزیز، و کلّ ما ادعی فی الإجماع الآن الظاهر أنّه کان حاصلًا فی زمن الأئمة الطاهرين و لهذا لم یطعن علیه مخالف. هذا فی الأصول المشهورة بینها کالأمثلة المصدر بها و نحوها و العبرة فی الباقي بنقل الإجماع. به همین خاطر شهید بعد از این رساله، رساله دیگری با عنوان «مخالفة الشیخ الطوسی لاجتماعات نفسه» آورده و در آن بیان کرده که چگونه شیخ طوسی در مسائلی که در آنها ادعای اجماع کرده خودش در جای دیگر فتوای مخالف اجماع داده است. (هذه رسالة تشتمل علی مسائل ادعی فیها الشیخ الإجماع مع أنه نفسه خالف فی حکم ما ادعی الإجماع فیها، أفردناها للتنبیه علی أن لا یغتر الفقیه بدعوی الإجماع، فقد وقع فی الخطأ و المجازفة کثیراً من کل واحد من الفقهاء سیمنا من الشیخ و المرتضى رحمهما الله)

شهید سکوت مجتهدین در برابر فتوایی را نیز نشان از تایید آن فتوا ندانسته چراکه شاید سکوت آنها به جهت توقفشان در این مسئله بوده باشد. شهید در المقصد الثالث فی الاجماع و قاعده های ۹۳ و ۹۴ به بحث اجماع پرداخته است.

۶. آراء شهید ثانی در اصول عملیه

۱.۶. چهار معنای اصل

شهید در اولین قاعده، چهار معنای اصطلاحی برای «اصل» بیان می‌کند: دلیل، راجح، استصحاب و قاعده. و من الأول، قولهم: الأصل فی هذه المسألة الكتاب و السنة. و من الثاني: الأصل فی الكلام الحقيقة. و من الثالث: تعارض الأصل و الظاهر. و من الرابع قولهم: لنا أصل، و هو أنّ الأصل



یقدم علی الظاهر، و قولهم: الأصل فی البیع اللزوم، و الأصل فی تصرفات المسلم الصحة، أي القاعدة التي وضع عليها البیع بالذات و حکم المسلم بالذات اللزوم و صحة تصرفه، لأن وضع البیع شرعا لنقل مال کل من المتبايعين إلى الآخر، و بناء فعل المسلم من حيث هو مسلم علی الصحة. و أما قولهم: الأصل فی الماء الطهارة، فيجوز كونه من هذا القسم و هو الأنسب، و أن يكون من قسم الاستصحاب. دانستن این مطلب تاثیر زیادی در فهم عبارات شرح لمعه دارد.

۲.۶. تعریف استصحاب حال و اقسام چهارگانه آن

شهید بعد از تعریف استصحاب آن را بر چهار قسم تقسیم نموده که با تقسیمات استصحاب در عصر حاضر متفاوت است. ایشان در قاعده ۹۶ می گوید: استصحاب الحال حجة عند أكثر المحققين و قد يعبر عنه: بأن الأصل فی کل حادث تقديره فی أقرب زمان و بأن الأصل بقاء ما كان علی ما كان. و هو أربعة أقسام: أحدها استصحاب النفي فی الحكم الشرعي إلى أن یرد دلیل، و هو المعبر عنه بالبراءة الأصلية. و ثانيها استصحاب حکم العموم إلى أن یرد مخصص، و حکم النص إلى أن یرد ناسخ، مع استقصاء البحث عن المخصص و الناسخ إلى أن یظن عدمه أو مطلقا، علی اختلاف الرأيين للأصوليين. و ثالثها استصحاب حکم ما ثبت شرعا، کالملک عند وجود سببه، و شغل الذمة عند إتلاف أو التزام إلى أن یثبت رافعه. و رابعها استصحاب حکم الإجماع فی موضع النزاع، كما تقول: الخارج من غير السبيلین لا ینقض الوضوء، للإجماع علی أنه متطهر قبل هذا الخارج فيستصحب إذ الأصل فی کل متحقق دوامه إلى أن یثبت معارض، و الأصل عدمه. و كما تقول فی التيمم إذا وجد الماء فی أثناء الصلاة لا ینقض تيممه، للإجماع علی صحة صلاته قبل وجوده، فيستصحب حتى یثبت دلیل یخرج عن التمسك به.

۳.۶. تعارض دو اصل

شهید در قاعده ۹۸ به تعارض اصلین (استصحابین) پرداخته است. به نظر ایشان زمانی که دو اصل با هم تعارض کنند به اصلی عمل می شود که مرجحی آن را تقویت بکند. و اگر مرجحی نباشد که یکی از دو اصل را تقویت کند آنها با هم تعارض کرده و هر دو ساقط می شوند. از مثال هایی که شهید برای ترجیح یک اصل بر دیگری می زند جایی است که بعد از بیع، بایع ادعای صبی بودن خود را در زمان معامله می کند (تا معامله را به هم بزند) و و مشتری ادعای بالغ بودن او را می کند (تا صحت معامله باقی بماند). در این مثال شهید اصالة الصحة در عقود



را به عنوان تقویت کننده قول مشتری دانسته و در نتیجه قول او را مقدم می‌کند. به نظر می‌رسد بعضی از مثال‌هایی که شهید مطرح می‌کند از باب سبب و مسبب باشد. در این موارد اصولیان متأخر اصل سببی را بر اصل مسببی مقدم می‌کنند مانند ملاقات نجاست با آبی که کر بودنش مشکوک است. در اینجا دو اصل عدم کر بودن آب و اصل طهارت و عدم نجس شدن آب با هم تعارض می‌کنند. شهید اصل عدم کر بودن آب را ترجیح داده و حکم به نجاست آب می‌دهد. به بیان اصولیان اصل عدم کر بودن اصل سببی است و موضوع دلیل اجتهادی را منقح می‌کند و بر اصل مسببی مقدم می‌شود. یعنی موضوع مسئله را آب قلیل قرار می‌دهد و می‌دانیم که ملاقات نجاست با آب قلیل سبب نجاست آن می‌شود.

۴.۶. تعارض اصل و ظاهر

در چنین تعارضی اگر ظاهر حجت باشد دیگر جایی برای تمسک به اصل باقی نمی‌ماند اما اگر ظاهر حجت نباشد گاهی اصل و گاهی ظاهر مقدم شده و گاهی نیز در تقدم یکی از آن‌ها بر دیگری میان فقها اختلاف شده است. ایشان در ادامه قاعده ۹۹ برای هر کدام از این چهار قسم مثال‌هایی را ذکر می‌کند.

۵.۶. رابطه میان اماره و اصل

در شرح لمعه شهید در موارد زیادی در کنار استدلال به امارات، به اصل نیز استدلال می‌کند. مثلاً در کتاب الطلاق (ج ۳، ص ۳۴۷): لا يقع الطلاق بالکتب... لاصالة بقاء النکاح و لحسنة محمد بن مسلم، در کتاب الظهار (ج ۳، ص ۴۱۲): و یصح من الکافر للاصل و العموم و عدم المانع، در کتاب الظهار (ج ۳، ص ۴۱۳): ذهب جماعة الى عدم وقوعه... لرواية حمزة بن حمران... و للاصل، در کتاب التدبیر (ج ۳، ص ۴۹۵):... للاصل و لصحیحة یعقوب بن شعیب، در کتاب الحدود (ج ۴، ص ۲۸۵): فان المشهور عدم ایجابہ الرجم للنص و اصالة البراءة، در کتاب الديات (ج ۴، ص ۵۴۷-۵۴۸): و فی الثانی خلاف، منشؤه: عموم الادلة علی تحملها للدية من غیر تفصیل و خصوص قول الباقر علیه السلام... مویداً باصالة البرائة من الحکم المخالف للاصل اینگونه آمده است. این مطلب سبب شده تا عده‌ای گمان کنند در نظر شهید اصل در عرض اماره بوده و بدین جهت ایشان این دو را در کنار هم ذکر می‌کند. این عده بیان می‌کنند که بعداً در زمان شیخ انصاری



مرتبه اصول نسبت به امارات منقح شده و جایگاه اصول در فقدان امارات تعریف شده است. اما به نظر می‌رسد چنین تحلیلی صحیح نباشد. شهید به صراحت در رساله «الاقتصاد والرشاد الی طریق الاجتهاد» و در فصل پنجم آن «فی کیفیة الاستدلال» به تقدم امارات بر اصول در مراحل استنباط حکم شرعی تأکید می‌کند. ایشان راه رسیدن به حکم در یک مسئله را اینگونه توضیح می‌دهد: فطریق معرفة الأحكام التي لا تكون ضرورية أن يراجع أول الكتب الفقهية، فما ذكروا فيه بالإجماع فهو إجماعي و ما اختلفوا فيه، فلا بد من رده إلى أصله و مأخذه، فان ثبت حكمه من الكتاب العزيز بطریق النص أو بطریق الاجتهاد فهو المراد، و إلا فليرجع إلى السنة النبوية أو الإمامية. و لا فرق بينهما إلا أن السنة النبوية يعمل بأقسامها الثلاثة: من القول، و الفعل، و التقرير مطلقاً؛ لعدم جواز التقيّة على النبي ﷺ. و أما السنة الإمامية، فيفرق بين حال التقيّة و غيرها؛ لوجوبها عليهم ﷺ. فإن وجد الحكم فيها صريحاً فهو المراد، و إلا فقد يستنبط و يستخرج بضرر من العمل؛ لما رواه زرارة و أبو بصير في الصحيح عن الباقر و الصادق ﷺ أنها قالوا «علينا أن نلقي إليكم الأصول و عليكم أن تفرعوا». و إن لم يوجد الحكم في الكتاب و لا في السنة، لا صريحاً و لا بالاجتهاد و التفریع، فيرجع إلى أدلة العقل من براءة الذمة و الأصل و الاستصحاب. و هذا التفصيل و الترتیب مستفاد من الخبر المستفيض الشائع بين الأمة، من أن النبي ﷺ لما بعث معاذاً للقضاء إلى اليمن، قال له: «بِمَ تحکم يا معاذ؟» قال: بكتاب الله ثم قال: «فإن لم تجد فيه؟» قال: فبسنّة رسول الله. قال: «فإن لم تجد فيها» قال: باجتهادي.

بیان شهید این نیست که اگر در مسئله‌ای روایت باشد نمی‌توان از اصل استفاده کرد بلکه می‌گوید که اگر روایت نباشد باید به اصل عملی رجوع کرد. بنابراین در مواردی که شهید از اصل در کنار اماره استفاده کرده به عنوان موید و مرجح و برای محکم‌کاری بوده و اینکه اگر کسی اماره را نپذیرفت اصل عملی نیز بر حکم دلالت می‌کند. شیخ انصاری نیز چنین استفاده‌هایی در مکاسب دارد و اماره و اصل را در کنار هم به کار می‌برد درحالی‌که ایشان اصول را در طول اماره می‌داند نه در عرض آن. موید دیگری بر این مطلب مواردی است که شهید به علت وجود اماره، اصل را کنار می‌گذارد درحالی‌که اگر ایشان اصول را در عرض اماره قبول داشت میبایست بین اصل و اماره تعارض شکل بگیرد. مثلاً در کتاب الظهار (ج ۳، ص ۴۱۳): و الاصل قد انفع بالدلیل، در کتاب الحدود (ج ۴، ص ۳۱۷): ان الاصل قد عدل عنه للدلیل، در کتاب القصاص (ج ۴، ص ۴۴۰): و الاصل يعدل عنه للدلیل، اینگونه فرموده است.



فهرست منابع

۱. حیدری، حسن (۱۳۹۸). دیدگاه‌های اجتهادی و فقهی شهید ثانی در قواعد و اصول فقهی (چاپ اول). تهران: انتشارات قانون یار.
۲. رحمتی، محمد کاظم (۱۳۹۵). شهید ثانی؛ پژوهشی در زندگی، کارنامه علمی و روزگار او (چاپ اول). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی
۳. زین الدین بن نور الدین، شهید ثانی (۱۴۱۶)، تمهید القواعد الاصولية و العربية لتفريع قواعد الاحکام الشرعية (چاپ اول). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. _____ (۱۴۲۱)، رسائل الشهيد الثاني (چاپ اول). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. _____ (۱۳۹۴)، الرعاية لحال البداية في علم الدراية، ترجمه محمد حسن ربانی (چاپ دوم). تهران: انتشارات دلیل ما.
۶. _____ (۱۴۳۹). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (چاپ چهاردهم). قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۷. عبدی، محمد حسین (۱۳۹۹). جستاری در ساختار شناسی تبویبی علم اصول در گذر تاریخ (چاپ اول). قم: انتشارات آفاق حکمت.